

با این خودباخته چه باید کرد؟

داستان‌هایی، که در فرهنگ مردمان برای کودکان ساخته شده‌اند، نه تنها اندرزها و پندهای پیشینیان را یادآور می‌شوند بلکه آنها چکیده‌ی سدها سال آزمون‌های مردم را با سخنانی ساده بازگو می‌کنند. مردم ایران قصه‌های کوتاهی را در برخورد به ویژگی‌های جانورانی سروده‌اند. گرچه این ویژگی‌ها با خوی‌ی این جانوران همخوانی ندارند ولی کاربرد آنها مفهوم گفتاری را روشن می‌کند.

یکی از این داستان‌ها: داستان خری است که او پوست شیری بر خود می‌پوشد و به روستایی وارد می‌شود. مردم روستا که او را شیر پنداشتند پا به فرار گذاشتند. خر، که از خرییت خود خرسند شده بود، با عر و عر می‌خروشد تا مردم بیشتر بترسند. روستایی‌های آن زمان، که هنوز با چشمان خودشان چیزی را می‌دیده‌اند، خر را شناسایی کرده و از ساده‌پنداری‌ی خود شرمگین شده‌اند.

اگر بخواهیم این داستان را با زمان خودمان هم آهنگ کنیم باید اندکی آنرا دگرگون سازیم تا، در این زمان هم، با کردار برخی از خوش‌فکران همخوانی داشته باشد. با پوزش بسیار، از همه‌ی روشنفکران، درد دل خود را در پیمان‌ی این داستان آشکار می‌کنم. نخست از مولوی بلخی کمک می‌گیرم تا شاید روشنفکران گستاخی‌ی مرا ببخشند.

<< ای برادر قصه چون پیمان‌ه ایست >> معنی اندر وی مثال دانه ایست >>
<< دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل >> ننگرد پیمان‌ه را گر گشت نقل >>

اکنون داستان این خر بدین گونه دنبال می‌شود:

مردم روستا که خیلی مهربان بودند، افزون بر گفتار و گرگ، در پرورش خر هم خیلی مهارت داشتند. آنها نه تنها بر خرانی، که کله گنده بودند، بار نمی‌گذاشتند بلکه بار این خران را هم با خود می‌کشیدند. این بود که در آن روستا خرهای بسیار گوناگونی وجود داشتند، ولی همشان خر بودند. در میان این همه خر، شمار خرهای خوش فکر هم بسیار بود و بیشتر این خوش‌فکران خواهان آزادی‌ی خرییت برای همگان بودند.

روزی که خر، با پوست شیر، وارد آن روستا شد؛ روستایی‌های خرشناس عر عر او را به مسخره گرفتند و به کارهای خود پرداختند. در این هنگام خرهای کتاب خوانده، که بازتاب آرزوهای خود را در پرخاش آن شیرنما یافتند، در خرییت خود احساس شیر بودن کردند، با خشنودی به همیاری‌ی آن "شیر" پرداختند و آواز "شیر درنده-ایم ما" را برای آن خر شیر خواندند. خرهای خوش فکر، که شیر شده بودند، بر این خرشیر گوهر افشاندند و بسیاری خودنویس و خودکار زرین به یال او پیوند زدند. هنوز که هنوز است قصه‌ی ما به سر نرسیده و خوش‌فکران به دنبال این "شیر" خروشان در راه هستند تا به آزادی‌ی خرییت برسند.

خوش‌فکران براین گمان هستند: اگر خرییت به اندازه‌ی نیاز در همگان آمیخته شود همه‌ی خوش‌فکران و بی‌فکران و تاریک‌فکران و کژ‌فکران در زیر سایه‌ی خرییت به سعادت خواهند رسید. زیرا هر کس در خرییت، از رنج اندیشیدن آزاد است، می‌تواند از هر خری که خواسته باشد، در صراط مستقیم، فرمان ببرد. باید اشاره کنم که خرییت به مفهوم نادانی نیست بلکه خرییت، توانایی‌ی عقل کسانی است که در بندهای یک عقیده گرفتار شده‌اند. این است که خوش‌فکران بسیار عاقل هستند و می‌توانند که هر کردار نادرستی را در تاریکخانه‌ی ایمان خود عقلی بسازند.

از داستان جانوران بگذریم و به سرگذشت انسان‌های خوش فکر به پردازیم.

در زمانی، از دوران حکومت اسلامی، یکی از شیفتگان خینی به نام "اکبر گنجی" دلباخته‌ی اسلام خوش سیمایی می‌شود که او آن را از زبان اسلام‌فروشان راستین شنیده بود. حکومت اسلامی، که همیشه از وجود این تابلوهای گویا سود برده است، همراه با سرنای رسانه‌ها، او را به زندان آموزشی مفتخر می‌کند. این زندانی، که تا آن زمان گمنام مانده بود، از آن پس، از سوی اسلام‌زدگان دمیده می‌شود و باد می‌کند تا او از اکبر هم بزرگتر می‌شود. پیام‌های او پی در پی، نه تنها در برون مرز بلکه در رسانه‌های حکومت، پر و بال می‌گیرند. خوش‌فکران فرنگ نشین با پایکوبی به تعریف و تفسیر پیامهای این زندانی می‌پردازند. با وجود این که جار اسلام‌فروشی‌ی او، از همان پیام‌ها، هم شنیده می‌شد ولی خوشباوران آنها را نشنیده گرفته و ناله‌های او را، که از زندان اوین بلند می‌شدند، به غرش یک خوش فکر آزاد بر می‌گرداندند.

به هر روی این زندانی، که برخی او را در هنگام جان‌کندن هم در زندان دیده بودند، تندریست و ورزیده از زندان آزاد می‌شود. او با گذرنامه‌ی حکومتی و رویدادهای کشورهای فرنگستان به دیار مریدانش فرود می‌آید. خوب او دیگر یک زندانی نبود، که رازهای سیاسی را در پیام بفرستد تا قهرمان سازان آنها را تفسیر کنند، بلکه او ناچار بود، که در میان دلباختگانش، از کرامات و کشفیات خودش سخن براند.

در نخستین سخنرانی، درون اسلام‌زده‌ی او، به روشنی آشکار می‌شود. او در این سخنرانی از کالایی، که در انبانه دارد، برای خوش‌فکران پرده برداری می‌کند. البته برخی از خوشباوران، که این کالای پسمانده را می‌شناختند، بر پندار سست خود نفرین کرده و دل آزرده او را ترک می‌کنند.

چکیده-ی گفتار او چنین است:

مردمان جهان دو گونه اسلام را می‌شناسند: یکی خشن و دیگری صلح-جو. ما باید "اسلام صلح-جو و عدالت-خواه" را به جهانیان بشناسانیم.

از همین سخنرانی آشکار شد که او پیوندی با ایران ندارد بلکه او یک اسلام فروش است نه صلح‌جو و نه عدالت‌خواه. پدیده-ی اسلام، پس از هزار و چهارصد سال بر جهانیان پوشیده نمانده است که کسانی بتوانند، برداشت محمد را از قرآن و کردار او را در زمان نبوت ندیده بگیرند، با دروغ اسلام "صلح‌جو و عدالت‌خواه"ی را برای سدمن بار ببافند و با رنگ تازه-ای به مردم فرو کنند. درست در هنگامی که مجاهدین اسلام با خشم بسیار سایه ترس را بر همه-ی جهان پوشانده-اند، آشکارا به کشتار دگراندیشان دست برده-اند، دوره گردی می‌خواهد "اسلام صلح-جو" را (آن هم از بافته-های دیگران) به جهانیان نشان بدهد.

مگر مردمان جهان همه عقل اسلامی دارند که سر بریدن گروگان-ها را، در جلوی دوربین، به دست مسلمانان ببینند، باز هم "اسلام صلح جویی" را، پس هزار و چهارصد سال، از پیله وری دوره گرد بخرند؟

مگر مجاهدین اسلام در این هزار و چهارصد سال به حکم جهاد، "صلح" را، به گونه-ی به جز خشونت جوییده-اند؟

مگر کشورهای زورمند جهان، اسلامفروشان، اسلامزده-های دیگر، آیت الله-ها، مفتی-ها، فقیه-ها و همه-ی دروغ‌ورزان به جز این آرمانی دارند که به دروغ "اسلامی صلح جو" را در ذهن مردمان فرو کنند.

مگر لایلی "اکبر گنجی" با سخنانی، که از رسانه-های کشورهای پُر زور و حتا از کشورهای ستمدیده به گوش می‌رسند، تفاوت دارد؟

مگر، فرمانروایان حاکم، مجاهدین اسلام را در سراسر جهان، که از او امر قرآن پیروی می‌کنند، تروریست و اسلامیت نخوانده-اند تا آنها بتوانند "اکبر گنجی" ها را به نام آزادیخواه در جنبش-های مردمی جای بدهند؟

مگر تا کنون اسلامفروشی وجود داشته است که خشونت اسلام را پنهان نکند که این فروشنده نوبر آنها باشد؟

اسلام پیوسته به کوشش چنین اسلامزدگانی، که سیمای خشن اسلام را بزک می‌کنند، پایدار شده است. با این کسان، که ستون تبلیغات اسلام هستند، شکورزان گستاخ "مهاری" و کله گنده-های مسلمان "سوار" می‌شوند.

خوب، این خرده فروش دوره گرد هم، که پرورش یافته-ی زندان اسلام است، حق دارد که جارچی-ی کالای پوسیده-ی دیگران باشد. ولی این کالای گندیده چه پیوندی با ایران به ویژه چه پیوندی با آزادی و آزادیخواهی دارد؟

هزار و چهارصد سال است که ایرانیان این زهر را می‌چشند. چرا هنوز هم، با هر شگرده و فریبی، باید این کالا را به ایرانیان فرو کنند؟

این قهرمان که، قهرش بر ایران و ایرانی مانده است، برای پاسداری از اسلام، در سیمایی دروغین، بسیج شده است. او برای پاسداری از احکام انسان ستیز اسلام، به دروغ، خواهان است که در همین احکام پسمانده، به امر فقیه، حقوق "زن و مرد" برابر باشد. چنین خواسته-ای تنها از دیدگاه یک مسلمان انسان ستیزی بر می‌خیزد.

از درون مایه-ی آرمان او پیداست که او انسان را پست و ذلیل و مخلوق الله می‌داند. زیرا او نمی‌خواهد که زن و مرد آزاد و از حقوق بشر برخوردار باشند بلکه او خواستار است:

که دیه-ی زن با دیه-ی مرد در شریعت اسلام برابر بشود.

این گفته نشان از پستی-ی دیدگاه کسی است که او جان انسان را با پرداخت پول می‌سنجد. او مفهوم حقوق بشر و گزندناپذیر بودن جان انسان را نمی‌شناسد. او تنها احکام پسمانده-ی اسلام را معیار سنجش می‌داند که بهبود برخی از آنها را از آخوندها درخواست می‌کند.

این قهرمان اسلامفروش از جانستانی و آدمکشی هم بی‌زاری ندارد، او نه تنها جان انسان را ارجمند نمی‌داند بلکه همه-ی مردمان را مسلمان حتا نابخرد می‌پندارد، بر همین پایه هم از مردم می‌خواهد که کشتارهای حکومت اسلامی را ببخشند ولی فراموش نکنند.

<< از خودباخته-ای پرسیدند: تو را که این همه مرید خوش فکر است، چرا ادعای پیامبری نکنی؟

گفت: بس دیر شده است؛ اکنون مریدان مرا به خدایی می‌سنایند.>>

این خودباخته فراموش می‌کند که او تنها یک اسلامفروش است، او وظیفه دارد که تابلوی "اسلام صلح جو" را بلند کند، ولی او نه از داد و نه از دادگری و نه از فرهنگ ایران آگاهی دارد و نه برای دادستانی و دادخواهی-ی مردم ایران گماشته شده است.

چگونه باید مردمان جنایات بی شماری، که در تصور انسان نمی‌گنجد، فراموش کنند تا سیمای هراسناک اسلام پنهان بماند. این درخواست می‌تواند تنها از فکر یک خودباخته برخیزد که او از کوراندیشی خود را شیر میدان و مردمان را گوسپند پنداشته است.

این اسلامزده که اکنون در پوست خود هم نمی‌گنجد برای مردم ایران دستور سیاسی می‌نویسد: "با این رژیم چه باید کرد؟". کسی که، اسلام صلح جو به بازار می‌آورد، خواهان بخشیدن جنایات اسلامی است، بدیهی است که میدان دیدگاه او هم از زندان ایمانش فراتر نمی‌رود.

او خودباخته و خودفروخته-ی اسلام و خاکسار پای علی است، او با ایران و ایرانی، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، به جز دشمنی، پیوندی ندارد. این کس، که از ریزه-های پیکرش بوی اسلام پسمانده بلند است، ایران ستیز است نه ایرانی. کسانی که به دنبال این خودباخته ره می‌پیوند یا در نادانی فریب خورده-اند یا خود سوداگرانی هستند از خودبیگانه که بویی از میهن پروری نبرده-اند.

اگر کسی هم پست و میهن فروش است بهتر است که خود دانسته، این ننگ را بر خود بیوشاند، مردم ایران را به دروغ به سود خود بفریبد، نه این که ریزه خوار دلال دلال دلال دلال-ها باشد.

چگونه باید پذیرفت: یک اسلامفروش دوره گرد، که تفاوت درون مایه-ی فرهنگ ایران و شریعت اسلام را نمی‌داند، با گستاخی و بی شرمی در پیرامون پرچم ایران سخن براند. تنها اسلامزدگان کوراندیش هستند که از نابینایی شعار خشم آوران، "الله اکبر" ها، را در کناره-ی این پرچم نمی‌بینند. "الله" برای خشم آوران جهادگر "اکبر" است که آنها بتوانند، با این فریاد، خشونت و ترس را بر مردمان فرود آورند.

هرگز مردمی، هر اندازه هم که نادان و بی آبرو شده باشند، شعار خشمآوران را بر روی پرچم خود نمی پذیرند، خشمآورانی که، با همان شعار، نیاکان آنها را کشتار و سرزمین آنها را ویران کرده-اند.

ایرانیان، که هنوز در سینه-ی آنها آتش جان بخش مهر خاموش نشده است، از این فریاد و از هر فریادی که با جان انسان-ها در ستیز باشد بیزارند. در این "الله اکبر" ها نه تنها ایران ستیزی آشکار است بلکه نعره-ی خشمی است که برای سرکوب آزادی-ی انسان به کار برده می شود. کاربافت "الله"، در میان این پرچم آلوده شده، کارکرد "لا اله الا الله" را نمایان می کند. (این نشان را هم از سیکهای هندی دزدیده و آن را به پنج شمشیر، که نماد جنایت پیشگان جهادگر است، دگرگون کرده-اند. همین پنج شمشیر هستند که عدالت خواهی-ی اسلام، عدل الهی، را نشان می دهند)

ستیزه جویی اسلام از همین "لا اله الا الله" آشکار است. یعنی هر پدیده-ای، که در برابر "الله" برخیزد، محکوم به نابودی است. چگونه نابخردان اسلامزده می توانند با شعار "نیست الاهی به جز الله" باز هم سخن از "اسلام صلح جو" و حقوق بشر برانند. بسی بی شرمی، که این کسان برآند تا جنایات هزارساله-ی اسلامی را، در همین شکنجه خانه-های کهریزک، مرزبندی کنند. بی شرمی-ی اسلامفروشان از سخنان آنها پیداست که می گویند: جنایات در زندان کهریزک به حکومت اسلامی زیان می رساند. گویی این بی شرمان، ماهیت اسلام را نمی شناسند، از عدالت الله هم سخنی نشنیده-اند. الله، که او خود را مالک جهنم می خواند، پیوسته در قرآنش از شکنجه و عذاب-هایی مژده می دهد که در تصور هیچ انسانی نمی گنجند. او در قرآن بیش از چهارصد بار دگراندیشان و کسانی را که از اوامر او سرپیچی کنند به آزارهای جهنمی وعده داده و عذاب-های بی کران خود را عدالت نامیده است.

کسانی که می خواهند، تنها از کردار حکومت اسلامی، به نام "جنایت علیه بشریت" به دادگاه-های جهانی شکایت ببرند، برآند که وانمود بشود، این جنایات تنها به کارکرد این حکومت پیوند دارد، تا ماهیت خشن اسلام در ماسک "اسلام صلح جو" پنهان بماند. اسلامی که از آغاز بر جهاد (کشتار و غارت دگراندیشان) پا گرفته است، اسلامی که شکنجه دادن و کشتار کافران را به مسلمانان امر می کند، اسلامی، که بنیان گذارانش از تجاوز به زنان سرکوب شدگان با سرفرازی یاد می کنند، اسلامی که احکامش به گردن زدن، به بریدن دست و پای مجرم چپ اندر راست، به سنگسار کردن امر می کند.

آیا این خوش فکran همه-ی مردم را مانند خود مسلمان می پندارند؟ وانمود می کنند، که گویا برای نخستین بار در شریعت اسلام، جوانانی را در زندان کهریزک شکنجه شده-اند.

آیا این کسان نمی دانند؟ که مجاهدین اسلام، حتا در زمان محمد، به گمان این که، سرکوب شدگان، گوهرهایی را پنهان دارند، روی سینه آنها آتش می افروختند تا به غنیمت بیشتری دست یابند.

آیا فکر می کنند کسی نمی داند؟ که مثله کردن (بریدن دست پا، بریدن گوش، درآوردن چشم) از روش های ننگین مجازات های اسلامی بوده است.

آیا همه فراموش کرده-اند که، در سی سال حکومت اسلامی، هزاران جوان ایرانی را، به جرم دگراندیشی، کشتار کرده-اند.

آیا ما نمی دانیم که، در این حکومت، دختران جوان را پیش از کشتن برای تجاوز کردن به پاسداران می سپارند. چگونه می توان پذیرفت، که همه-ی مردمان مانند خود این اسلامفروشان کور و کر باشند، هرگز شکنجه کردن را، در زندانهای حکومت، گمان نبرده-اند.

مگر این مردم تازیان زدن انسان را در میدانهای شهر ندیده یا نشنیده-اند، مگر سنگسار انسان های در بند را ندیده یا نشنیده-اند، مگر دسته دسته مردم آویخته به دارهای اسلامی را ندیده یا نشنیده-اند، مگر همه-ی مردم سنگدلان اسلامزده هستند که تازیانه زدن، سنگسار کردن، بدارآویختن را کرداری به جز شکنجه دادن بدانند.

در این سی سال گذشته، هیچ کدام از دگراندیشان، که در سیاهچال-های حکومت آزار دیده-اند یا جان باخته-اند، دستکم از دیدگاه حقوق بشر، گناهی نداشته-اند که حتا بازداشت سزاوار آنها باشد. ولی همه-ی آنها بر پایه-ی احکام اسلامی مجرم شناخته شده و بر اساس همان احکام هم مجازات شده-اند. یعنی جنایت در شریعت اسلام مشروعیت دارد.

شکنجه و تجاوز به زندانیان بی گناه (به ویژه به دگراندیشان) در همه-ی کشورهای اسلامی انجام شده است و پس از این هم انجام می شود. زیرا الله شکنجه دادن کافران را سزاوار آنها می داند و سرکردگان اسلام هم در سراسر تاریخ اسلامی تجاوز به زنان را، زنانی که در جهاد به غنیمت می گرفتند، افتخار خود می دانسته-اند. حتا سرداران اسلام، برای خفت بزرگان ایران و خشنودی-ی الله، به دختران و زنان شاهان سرکوب شده بی پروا تجاوز کرده-اند.

این سنت و شیوی-ی است اسلامی نه کردار خشونت باری است که تنها از پاسداران حکومت اسلامی سر می زند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de